

آفریقا، جولانگاه ادیان مسیحی و اسلام

<"xml encoding="UTF-8?">

به رغم طرح مباحث عدیده ای پیرامون گفت و گوی تمدن ها و ادیان و تلاش تعداد زیادی از اندیشمندان نیک اندیش و نگران آینده بشر برای تبیین ارزش های مشترک مورد تاکید ادیان و تمدن ها، واقعیت موجود نمایانگر تشدید رقابت است و در مراحل به برخورد تمدن ها و ادیان می رسد. اوج این برخورد، در تقابل تمدن اسلام و تمدن معاصر غرب است که این امر، بیش از سابق مناطق، در قاره آفریقا جریان دارد.

ورود دین مسیحیت به آفریقا از حدود قرن چهارم میلادی و توسط مذهب قبطی یعقوبی آغاز گردید. مرکز آن، شهر اسکندریه بود و با مذهب کاتولیک ملکانی در رم رقابت می کرد. گسترش مسیحیت از اسکندریه به حبشه و از روم به دولت های کوچک نوبیه در نوباتیا، المقره و علوه صورت گرفت.

اسلام از نخستین روزهای دعوت پیامبر به آفریقا وارد شد و زمزمه های آن، از قبل از هجرت و با پناه جویی تعدادی از مسلمانان از نجاشی در حبشه آغاز گردید. اسلام در حدود سال 27 هجری به مصر گسترش یافت و سپس به سودان که تاثیر آن را در سال 31 ه. در خصوص مسجد دنقلا که در معاهده البقط میان عبدالله بن ابی السرح و پادشاه نوبیایی دنقلا از آن یاد شده است، شاهد بوده ایم.

با گذشت پنج قرن از گسترش اسلام، منطقه المقره سقوط کرد و پس از دو قرن و نیم، منطقه علوه به دست مسلمانان افتاد و پس از حدود سیزده سال از سقوط آندلس بدست فرنگی ها، یک حکومت اسلامی در آفریقای مرکزی تشکیل گردید.

اسلام از نیمه اول قرن هجری، شمال آفریقا را فرا گرفت و به سمت عمق آفریقا گسترش یافت. در کشورهای غنا از قرن چهارم تا هفتم، مالی از قرن هفتم تا دهم و سنگال از قرن دهم هجری به بعد، دولت های اسلامی به وجود آمد. اسلام همچنین به اکثر کشورهای غربی و مرکزی آفریقا گسترش یافت. بیشترین تاثیر در مناطق شاخ آفریقا صورت گرفت، به نحوی که در نیمه قرن بیستم، گفته می شد که از هر سه نفر آفریقایی، دو نفر مسلمان هستند؛ یعنی تاکید بر این احساس مسلمانان که آفریقا قاره اسلام است و بسیاری از آگاهان ابراز عقیده نموده اند که گسترش اسلام در آفریقا، همچون گسترش آتش در خرمن بوده است.

از سوی دیگر، حمله اروپا به آفریقا و زمزمه های آن که از اواخر قرن پانزدهم میلادی آغاز شده بود، تاثیر بسزایی در از میان بردن روحیه مقاومت مردمان این منطقه داشت و زمینه انتشار مسیحیت و مقابله با اسلام و راه نفوذ به آفریقا را فراهم ساخت.

به دنبال آن بود که حرکت های جهادی مسلمانان در مناطق مختلف شمال و غرب آفریقا آغاز شد که از جمله این حرکت ها، خیزش عمر الفوتی در مالی و شیخ عثمانی دان فودیو در منطقه الهوسا و الفلانی بوده است. اکثر این حرکت ها در شمال نیجریه روی داده و نظیر آن در سومالی، حبشه، سودان و مصر در زمان عرابی اتفاق افتاده است.

دوران استعمار در آفریقا که حدود یک قرن به طول انجامید، از دو ویژگی برخوردار بود: ویژگی نخست، فراهم نمودن زمینه نفوذ جنبش های میسیونری در مناطقی که اسلام در آن گسترش نیافته بود و ویژگی دوم، تشویق فرزندان مسلمین در مناطق اسلامی به تحصیل در مدارس جدید متکی به دروس و مراجع غربی که کم ترین توجه

را به معارف اسلامی دارند. همچنین تلاش گردید تا انجمن های قرآنی و اسلامی در حاشیه قرار گرفته، آموزش های نوین مورد تاکید قرار گیرند و مسلمانان از میراث فرهنگی و زبان خود که با حروف عربی بود، جدا شوند. این امر موجب شد تا یک قشر روشنفکر مسیحی در بسیاری از کشورهای آفریقایی به وجود آید. این عده به ظاهر معدود، به خاطر در اختیار داشتن امکانات نوین تشکیلات حکومتی و ساختارهای فرهنگی و اقتصادی، جامعه را تحت نفوذ و سلطه خود دارند.

در نتیجه، بسیاری از مسلمین از فرستادن فرزندان خود به مدارس استعمارگران خودداری کردند، ولی کسانی که در این مدارس تحصیل نمودند، با میراث اسلامی بیگانه گردیدند. البته روحیه مقاومت در برابر استعمارگران موجب شد تا اغلب مسلمانان به دین خود پایبند باقی بمانند؛ چرا که سلاح دین، قدرت مندترین سلاح مقابله با نقشه های استعمارگران در زمینه های مختلف تربیتی، اجتماعی و فرهنگی بود. استعمارگران علی رغم تلاش های مستمر نتوانستند مردم را از منابع تمدنی خود دور ساخته، تمدن خود را جایگزین آن نمایند، اما آنان در دو زمینه توفیق یافتند: اولاً تقسیم جوامع آفریقایی به شمال و جنوب که یکی مسلمان و دیگری مسیحی، با تفاوت هایی که در تعداد جمعیت هر یک از این جوامع وجود داشت. ثانیاً ایجاد یک قشر غربزده در میان هر کدام از جوامع مزبور. بنابراین زمانی که اکثر این کشورها در فواصل سال های 1950 تا 1970 به استقلال دست یافتند، قشر غربزده، قدرت را از استعمارگران به ارث برد. بنابراین، این قشر، طبیعتاً به حفظ نام بجای مانده از استعمارگران و اجرای نقشه های آنان تاکید داشتند.

بدیهی است که پس از خروج استعمارگران، شور و هیجان مردم در مقابله با عنصر خارجی و نقشه های آن فروش نمود و از نکات قابل توجه اینکه نقشه هایی را که استعمارگران به خاطر هراس از روبرو شدن با احساس ملی مردم در اجرای آن ناکام مانده بودند، توسط حاکمان بومی جانشین و غربزده به اجرا درآمد، چرا که مرحله استقلال، تنها به جنبه سیاسی محدود شده، به زمینه های فرهنگی و تمدنی گسترش نیافت. برخی از حاکمان مزبور در گرایش لائیکی خود افراط نموده، بیش از دشمن استعمارگر نسبت به اسلام و مسلمانان جفا کردند. ناگفته پیداست که بسیاری از کشورهای آفریقایی دارای اکثریت مسلمان در مرحله استقلال، خود را در برابر رییس جمهوری مسیحی دیدند که این امر موجب تشدید برخورد در داخل این جوامع میان گرایش های لائیکی حکام و گرایش های مردم که بیانگر تاکید بر هویت اسلامی خویش بود، گردید. بنابراین، اوضاع مذکور منجر به به وجود آمدن جنبش های افراطی شد. این جنبش ها که از نفوذ به عرصه سیاسی ناتوان مانده بودند، به سازمان های زیرزمینی یا علنی مخالف رژیم های حاکم مبدل گردیدند.

نفوذ مسیحیت

محافل مسیحی عنوان می کنند که جریان اسلامی از قرن ششم تا حدود 1950 با شتاب زیادی به سمت جنوب گسترش می یافت و این حرکت، هنگامی کاملاً متوقف گردید که با تاثیر فعالیت های مسیحیت در سراسر مناطق مرکزی و جنوبی در آفریقا مواجه گردید. در حال حاضر نیز مسیحیت در میان صاحبان ادیان سنتی و به ویژه اسلام به توفیقاتی دست می یابد. از لحاظ جمعیتی، تعداد مسلمانان رو به افزایش است، ولی مسیحیت سریع تر گسترش می یابد.

یک منبع مسیحی در این خصوص چنین عنوان می کند: ما گسترش اسلام را در جنوب و مرکز آفریقا متوقف ساختیم و اینک نیازمند آن هستیم که به طور جدید، روزه هایی به درون اسلام ایجاد کنیم.

پرسش قابل طرح، این است که مسیحیت چگونه در دوران استقلال، بیش از دوران استعمار به دستاوردهایی برسد؟ شاید بتوان گفت که راز این امر در ارکانی باشد که استعمارگران در زندگی اجتماعی مردم پایه ریزی نمودند. این ارکان مشتمل بر انجمن های میسیونری و نقاط اتکای آنها در زمینه های اقتصادی، پرورشی و تبلیغاتی و همچنین تمرکز تلاش های غرب مسیحی در هت حمایت بیشتر مالی از تبلیغ مسیحیت در آفریقا و اسیانا اقدامات مستقیم برای از میان بردن پایه های تحرک اسلامی است. همان گونه که در قضیه انقلاب ایبو در شمال نیجریه اتفاق افتاد و اکثر رهبران مسلمان این کشور همچون ساردونا احمد بلو و نخست وزیر ابوبکر تفاعله بلیوه و دیگران به قتل رسیدند؛ به طوری که مردم نیجریه و جهان اسلام همچنان فقدان این شخصیت ها را حادثه ای سنگین به شمار می آورند. رویداد دیگر در زنگبار بود که حضور اعراب مسلمان در آنجا سرکوب گردید و این کشور در اتحاد تانزانیا ادغام شد.

بدیهی است که در مقابل این ضد حمله غرب علیه آفریقا که به دنبال خروج نیروهای اشغالگر صورت گرفت، اکثر کشورهای آفریقایی توانایی لازم را برای مقابله با آن حملات فکری و تبلیغاتی گسترده نداشتند و اغلب مسلمانان این کشورها در شرایط نابسامانی بسر می بردند. حاکمان آنان توجهی به اسلام نداشتند و اگر نگوییم در جبهه مخالف قرار داشتند، حمایتی هم از نهادهای تبلیغ و آموزش اسلامی به عمل نمی آوردند. این در حالی بود که عوامل تبلیغ مسیحیت پی در پی از طرف کشورهای غربی پشتیبانی می شدند. در این خصوص برخی از آمارهای موجود را یادآور می شویم:

انجمن جهانی پژوهش های تبلیغ مسیحیت با صدور نشریه ای درباره میسیونری و فعالیت های آن در سال 1991م اعلام نمود که تعداد مؤسسات میسیونری و آژانس های مربوط به آن بالغ بر 120880 و مخارج کلیساهای فعال در زمینه ترویج مسیحیت 320 میلیارد دلار می باشد و این انجمن برای حمایت از برنامه های مربوطه 163 میلیارد دلار کمک کرده است و رسانه های گروهی که در این خصوص همکاری دارند، در حدود 9/8 میلیارد دلار درآمد کسب نموده اند.

همچنین 82 میلیون دستگاه رایانه برای حفظ و نشر اطلاعات مربوطه به ترویج مسیحیت به خدمت گرفته شده است، تعداد 88610 نسخه کتاب، 24900 هفته نامه انتشار یافته و تعداد 53 میلیون جلد انجیل به صورت رایگان توزیع گردیده است. شمار ایستگاه های فرستنده رادیو تلویزیونی ویژه ترویج مسیحیت نیز 2340 ایستگاه می باشد که با جمع بندی آمار و ارقام مربوط به تبلیغ مسیحیت در سال 1991، هزینه آن به 181 میلیارد دلار می رسد.

به منظور بررسی بیشتر در این زمینه، اشاره به مطلب مندرج در مجله تایم خالی از فایده نمی باشد. این مجله در سال 1980 طی گزارشی اعلام کرد: از میان 460 میلیونی آفریقایی، 53 میلیون مسیحی کاتولیک هستند و به این رقم هر سال 6 میلیون نفر افزوده می شود؛ یعنی به میزان پنج درصد در کل جهان که چنین افزایشی در تاریخ مسیحیت بی سابقه است. انتظار می رود که جمعیت کل مسیحیان از 400 میلیون نفر به 800 میلیون نفر در پایان قرن جاری برسد. بر این اساس بود که پاپ ژان پل دوم اعلام نمود: «آفریقا قاره حاصلخیزی برای بهره برداری است».

مجله تایم نیز عنوان نمود: «مایه شگفتی است که رشد جمعیت مسیحیان در آفریقا پس از دوره استعمار به صورت دراماتیک بوده است و در حالی که تعداد آنان در سال 1960 کمتر از 30 درصد کل مسیحیان بود، در سال 1980 به حدود 50 درصد رسید».

بدیهی است برنامه های ترویج مسیحیت که پایان این قرن را مرحله خاتمه گسترش اسلام در جنوب خط استوا تعیین نموده است، با اقدامات وسیعی در جهت عملی کردن نقشه های خود به پیش می رود و از جمله این نقشه ها، تجزیه سودان به مناطق مختلف برای نفوذ تبلیغ مسیحیت است و در جنوب این کشور، به شدت تلاش می شود تا یک دولت کوچک مسیحی ایجاد گردد و بدین ترتیب، مانع گسترش نفوذ اسلام به سمت جنوب گردد. همزمان، مبلغین مسیحی نیز سعی خواهند کرد تا از طریق مدارس و تبلیغات، ایمان مسلمانان را تضعیف نموده، آنان را بی تفاوتی نسبت به اسلام سوق دهند.

ناگفته پیداست که گسترش مسیحیت در برابر اسلام بی سروصدا و به آرامی صورت گرفته، چه بسا همراه با تبلیغات وسیعی بود مبنی بر اینکه اسلام با شتاب فراوانی در آفریقا در حال گسترش است تا بدین وسیله مسلمانان را آرام ساخته، چنین وانمود کنند که اسلام با قدرت ذاتی خویش در مقابل مسیحیت گسترش می یابد.

نقش کشورهای اسلامی و عربی

بی تردید، تنها کوشش های مسیحیان نبود که این نتایج بزرگ را در خصوص پیکار اسلام و مسیحیت در آفریقا به وجود آورد، بلکه صهیونیست ها نیز با حمایت های مادی و معنوی خود، کمک شایانی به گسترش مسیحیت نمودند.

پرسشی که به طور جدی مطرح است، نقش ملت های اسلامی و امت عرب در این پیکار شدید می باشد. همگی می دانیم که بسیاری از کشورهای عربی که ملت های آفریقایی پس از کسب استقلال کمک های مادی و معنوی نمودند. در این زمینه، بانک توسعه آفریقا که مقر آن خارطوم است، کمک های مالی فراوانی به طرح های در دست اجرا در آفریقا نمود. همچنین بانک اسلامی جده کوشش های بسیاری را به عمل آورد، سازمان کنفرانس اسلامی دانشگاه هایی را تاسیس کرد و برخی از کشورها نیز اقدام به ایجاد مراکز فرهنگی و نهادهای پرورشی و تبلیغی نمودند. از جمله این کشورها، عربستان سعودی، مصر، لیبی و عراق بودند. ولی این همکاری عربی اسلامی خیلی زود محدود گردید و اکثر طرح های مشترک متوقف شد و نتایج منفی نیز در پی داشت؛ چرا که اعتبار آنها را در نظر بسیاری از مردم آفریقا از میان برد.

به موازات کوشش های عربی و اسلامی در آفریقا، تاثیرات بسیاری به ویژه در زمینه فعالیت اسلامی ظاهر گردید؛ زیرا این تلاش ها با هماهنگی صورت نمی گرفت تا مانع ایجاد برخورد و رقابت شود. از دیگر موارد منفی اقدام کشورهای کمک کننده، اعزام یا بکارگیری گروه های نالایق و غیر متخصص بود که نتیجه ای جز هدر دادن اموال اختصاص داده شده در پی نداشت و شاید بدترین تاثیر این بود که به اختلافات مذهبی در میان مسلمانان، از جمله مسئله مقابله با تصوف در جوامعی که غالباً پیرو مسلک صوفی گیری هستند و یا تاکید بر برخی از مسائل غیر اساسی فقهی مانند پوشش، قبض و اقباض و یا استفاده از تسبیح و غیره، دامن زدند. برخی از این اختلافات، مسلمانان را به درگیری با یکدیگر کشانده، آنان را از دعوت غیر مسلمانان به اسلام بازداشت. بدین ترتیب، تلاش های ناهماهنگ مزبور، به رغم وجود حسن نیت، چنین نتایجی در پی داشت که قابل مقایسه با اقدامات مؤسسات میسیونری نبود. این در حالی که ملت های آفریقا بیش از هر زمان دیگری، به حمایت و کمک نیازمندند؛ چرا که درآمد کافی نداشته و دچار خشکسالی و قحطی شده اند.

ناکامی در اجرای طرح های توسعه در اکثر این کشورها به خاطر وارد کردن تجهیزات فوق مدرن و گرانبه، در

کنار ناتوانی کادر فنی در استفاده مطلوب از این امکانات، همگی بدهی های سنگین را به بار آورده و در نهایت به خاطر ناتوانی در پرداخت دیون، این کشورها را اسیر کشورهای غربی نموده و در واقع استعمار جدید به وجود آمده است.

واضح است در شیوه حرکت به سمت توسعه که این کشورها همچون اکثر کشورهای جهان سوم در پیش گرفتند، به جای بکارگیری تکنولوژی متوسط متکی بر شیوه تولیدات محلی، به تقلید از کشورهای صنعتی پرداختند و به این صورت، خود را وابسته به این کشورها نمودند تا از قافله پیشرفت و توسعه عقب نمانند و در نهایت نیز با شکست مواجه گردیدند و علاوه بر اینکه درآمدهای خود را از دست دادند، زیر بار بدهی رفتند. همچنین فرصت هایی را که برای رسیدن به توسعه در اختیار داشتند، از دست دادند؛ چرا که قیمت کالاها افزایش یافته و در مقابل، بهای مواد خام که پشتوانه اقتصاد کشورهای در حال توسعه است، کاهش پیدا کرد. بروز این شرایط، به پایین آمدن سطح اقتصادی و اجتماعی در اکثر کشورهای جهان سوم و به ویژه در آفریقا منجر شد و موجبات ناآرامی و تزلزل و در بین آنها، به خصوص کشورهای اسلامی فراهم ساخت. این وضعیت باعث شد تا جریان های میسیونری به راحتی دژهای جوامع اسلامی را تسخیر کنند. شیوه نفوذ مبلغین مسیحی، خود مؤید این امر است.

در این خصوص، در یکی از نشریات آنان آمده است: طی بیست و پنج سال گذشته وضعیت و موقعیت مسیحیت در برابر اسلام تغییر یافته است. در حالی که با رشد جمعیت مسلمانان، اسلام نیز گسترش می یافت، اینکه شرایط به نفع مسیحیت تغییر نموده، در حالی حاضر انجیل در اختیار گروه های مختلفی قرار می گیرد. همچنین با متزلزل شدن موقعیت اسلام و شکست آن، وضعیت کلیسا مستحکم می شود.

این منبع، تحول مذکور را ناشی از سه عامل ذکر می کند: عرضه کتاب مقدس در سطح وسیع، گرایش بسیاری از افراد به سوی سکولاریسم و انتشار گسترده آموزش های غربی که اسلام قادر به رقابت با آن نیست.

در چنین شرایطی که کشورهای اسلامی آفریقا نیازمند حمایت برادران خود در جهان اسلام و عرب هستند، این کمک ها محدود گردیده، در نتیجه مسلمانان در معرض نفوذ و تاثیر جریان های میسیونری که کمک های مختلف بهداشتی، غذایی و غیره در اختیارشان می گذارند، قرار گرفته اند. بدین ترتیب، برای مسلمانان این ذهنیت پیش آمده است که دیگر مسلمانان در یاری رساندن به آنان ناتوانند. این در حالی است که مسیحیان در هنگام نیازمندی به آنان کمک می رسانند.

منبع مسیحی مذکور همچنین اظهار می دارد: کاملاً مشخص شده است که در اکثر این مناطق، مسیحیان به گفتار خود پایبند هستند و می توان به آنها اعتماد داشت و زمانی خواهد رسید که اکثر مسلمانان تاکید خواهند کرد که گفتار مسیحیان صحیح است.

نتیجه

اکنون حدود بیست و پنج سال از زمان برگزاری کنفرانس تبلیغ مسیحیت در سال 1978 در کلرادو آمریکا می گذرد. این کنفرانس طرح خود را برای هجوم به جهان اسلام پی ریزی نمود و مجله تایم نیز پس از آن، یعنی در سال 1980، پیش بینی کرد که در آغاز قرن جاری که تنها چند ماه از آن باقی مانده است، در آفریقا از هر سه نفر، دو نفر مسیحی خواهند شد. تا پنجاه سال پیش، از هر سه نفر آفریقایی، دو نفر مسلمان بودند و این تحول، ناشی از کشمکش سرنوشت ساز میان مسیحیت و اسلام در آفریقا می باشد.

بدیهی است مشکلات مختلف مسلمانان جهان در زمینه های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در کنار ظهور دوران جهان گرایی و تاثیرات جدی آن بر اذهان و دل های مردم که غالبا مصرف کننده تولیدات آنها می باشند، بدون آنکه در ساخت آن تولیدات سهیم باشند، همه و همه آنها را به این امر فرا می خواند که در محاسبات و شیوه عمل خود که نتیجه تاسف باری در پی داشته و می روند تا در تمدن غرب محو گردند، تجدید نظر نمایند.

حل قضایای مسلمانان جز با تلاش مشترک و همه جانبه آنان امکان پذیر نبوده، این امر مستلزم اتحاد منطقه ای و در نهایت اتحاد فرامنطقه ای و جهانی مسلمانان است و راهکار رسیدن به این مهم، تاسیس نهادهای فعالی می باشد که با کمک و همکاری تعداد بیشتری از مسلمانان برای مقابله با نفوذ خزنده غرب در زمینه های مختلف تبلیغی، پرورشی و غیره صورت پذیرد و به نیازمندان جهان کمک مادی و معنوی بنماید. همچنین از تجارب مبلغان مسیحی که مورد حمایت کشورهای غربی هستند واز طریق نهادهای وابسته به کلیسا، همچون اتحادیه جهانی کلیسا و غیره عمل می کنند، استفاده شود. مبلغان مسیحی بر خلاف بسیاری از مسلمانان، در فعالیت های خود بر رفع نیازهای نیازمندان تاکید ورزیده، تنها به دعوت و تبلیغ بسنده نمی کنند.

منبع

دراسات افريقية، شماره 10، ژانویه 1999 م/رمضان 1419 ه. ق